

## حاج آقامجیبی تهرانی شاگرد دلباخته مکتب امام

دکتر سید حمید روحانی

مقدمه

آنچه در پی می‌آید بخش‌هایی یادداشت‌شده از خاطرات آیت‌الله عارف، حاج شیخ مجتبی تهرانی «قدس سره» است که در دیدارهای گاه و بی‌گاه نگارنده با ایشان، به شکل پراکنده و به مناسبت‌هایی بر زبان آورده و بازگو کرده‌اند که گوشه‌هایی از فعالیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی ایشان را می‌نمایند. هر چند این آورده‌ها حق آن بزرگوار را هیچ‌گاه ادا نمی‌کند و بیش از نیم قرن حضور ایشان در عرصه‌های علمی، مجامع روحانی و صحنه‌های سیاسی را نشان نمی‌دهد لیکن می‌تواند گوشه‌هایی از راه و روش و منش ایشان را به نمایش بگذارد. نگارنده سالیان متمادی تلاش‌های زیاد و پافشاری‌های بیش از حدی به عمل آورد تا ایشان خاطرات ارزشمند و گرانبهای خویش را بیان کنند تا ضبط شود، لیکن ایشان روی تواضع و فروتنی هیچ‌گاه این خواسته و خواهش را نپذیرفتند. این روشی است که می‌توان گفت بسیاری از مردان از خودرسته و عارفان و سالکان وارسته به آن پایبندند و خاطرات خویش را به عنوان «اسرار مگو» پنهان می‌دارند و با خود می‌برند. هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند



## سوگی جانکاه و التیام‌ناپذیر

آن گرد شتابنده که در دامن صحراست      گوید چه نشینی که سواران همه رفتند  
افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند      اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند  
فریاد که گنجینه‌ترازان معانی      گنجینه سپردند به یاران همه رفتند  
باد ایمنی ارزانی شیران شکاری      کز شومی ما شیرشکاران همه رفتند  
چه بجا و رسا فرمودند:

آنگاه که عالمی از جهان رخت بریندد، رخنه و تراکی در اسلام پدید آید  
که هرگز ترمیم نگردد و التیام نیابد.<sup>۱</sup>

آن روز که خبر رحلت جانگداز عالم عارف آیت‌الله حاج شیخ مجتبی‌تهرانی (قدس سره) را دریافت کردم به یکی از دوستانم گفتم که راستی جای این سالکان طریق محبوب را چه کسانی پر می‌کنند و پرسوختگان در مانده دیار خاکی را چه فضاوردانی به فضای تجرید می‌رسانند و تشنگان وادی معرفت را چه کسانی با شراب دانش و فضیلت سیراب می‌سازند و گم‌گشتگان و سرگشتگان بیابان تاریک غفلت و جهالت را چه کسانی به سرمنزل مقصود می‌رسانند و نور و نیرو می‌بخشند؟

شناخت من از آن عالم فرهیخته به سال ۱۳۴۰ برمی‌گردد که وارد قم شدم و در مدرسه حجتیه حجره گرفتم. ایشان نیز همراه برادر بزرگوارش آیت‌الله حاج شیخ مرتضی‌تهرانی در آن مدرسه می‌زیستند؛ و آشنایی من با آنان نیز از آن دوران آغاز شد و گاه و بی‌گاه از راهنمایی‌ها و یادآوری‌های آنان برخوردار بودم.

آن دو برادر روش و رفتار ویژه‌ای داشتند و با کمتر کسانی می‌جوشیدند و انس می‌گرفتند؛ از مراجع قم شهریه نمی‌پذیرفتند، لیکن از امام استثنأ شهریه می‌گرفتند. با آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی ارتباط نزدیکی داشتند. حاج آقا مجتبی با آن شهید هم‌مباحثه بود. به یاد دارم که در سال ۱۳۴۰ آنگاه که به قم رفتم شهید حاج سید مصطفی در مدرسه حجتیه منظومه حکمت تدریس می‌کرد. شماری از افاضل حوزه پای درس او می‌نشستند و بهره می‌گرفتند. آن شهید هر روز پس از تدریس با حاج آقا مجتبی مباحثه داشت و افزون بر مباحثه در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اخلاقی حوزه قم با یکدیگر گفت‌وگو و تبادل نظر می‌کردند. حاج آقا مجتبی با آن شهید در همه مراحل همراه بود، حتی در روز ۱۵ خرداد ۴۲ آن شهید را از منزل تا صحن مطهر

۱. رسول اکرم (ص)، کنز العمال، روایت ۲۸۹۰۸.

همراهی کرد.

حاج شیخ مجتبی با ارزیابی درس‌ها و مقام علمی این بزرگان، امام را از نظر علمی و شیوه تدریس سرآمد دیگر علما یافت؛ از این رو، سر در راه امام گذاشت و پیش از آنکه به درجه اجتهاد برسد تنها از دو تن از مراجع، تقلید کرد؛ آیت‌الله بروجردی و امام

حاج شیخ مرتضی و حاج شیخ مجتبی تهرانی از خاندان علم و تقوا بودند؛ پدرشان حاج میرزا عبدالعلی از عالمان عارف و از شاگردان بنیانگذار حوزه قم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) به شمار می‌رفتند. پدر حاج عبدالعلی، آمیرزا غلامحسین تهرانی است که با پسر میرزای آشتیانی به نام میرزا مصطفی آشتیانی ارتباط دیرینه داشت. آنگاه که میرزا مصطفی در جریان نهضت مشروطه در اعتراض به رخنه فراماسون‌ها و

روشنفکر مآب‌های لائیک و سکولار در آن نهضت در حضرت عبدالعظیم به تحصن دست زد، میرزا غلامحسین نیز شبی به دیدار ایشان شتافت. در آن دیدار تروریست‌های وابسته به سفارت انگلستان به آن دوروحنای یورش بردند و آنان را به شهادت رسانیدند. پدر شهید میرزا غلامحسین، میرزا ابراهیم است که داماد میرزا حاجی اندرمانی از ایل کلهر بوده و همسری از خاندان قاجار داشته است.

پدر میرزا ابراهیم، میرزا موسی است که از آخوندهای معتبر تهران و برادر حاج میرزا مسیح تهرانی است. در جریان گستاخی‌های سفیر روسیه در تهران به نام گریبایدوف، حاج میرزا مسیح آن فتوای تاریخی را داد که به کشته شدن گریبایدوف و چندین نفر از دیپلمات‌های روسیه منجر گردید.

مسجد میرموسی در بازار تهران، قبلاً منزل میرزا موسی تهرانی بوده است. ایشان فرزند شیخ سعید است؛ شیخ سعید فرزند شیخ ابوالبرکات و او فرزند ملا آقا فرزند دوم حاج آقا مرتضی اول است.

### نگاهی به زندگی حاج آقا مجتبی

مجتبی شهید کلهر (معروف به تهرانی) در سال ۱۳۱۴ خ در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدر ایشان حاج میرزا عبدالعلی از علمای بزرگ تهران و از شاگردان حاج شیخ عبدالکریم حائری بود و از آن مرحوم اجازه اجتهاد داشت.

مادرشان بانو طاهره دختر آقا شیخ روح‌الله دانایی است. مرحوم دانایی در خیابان ابوسعید در مسجد همت‌آباد نماز جماعت برگزار می‌کرد. بانو طاهره باقرآن و مفاتیح انس داشت، خیلی باهنر و باهوش بود، در منزل نقش محوری و مدیریت داشت. در سال





۱۳۸۱ خ درگذشت.

مرحوم حاج میرزا عبدالعلی از بانو طاهره ۸ فرزند داشت؛ چهار پسر و چهار دختر. نام پسرانشان مرتضی، مجتبی، جواد و مهدی است. مجتبی فرزند دوم آن مرحوم بود. حاج میرزا عبدالعلی از خانم دیگرشان نیز یک دختر داشت.

آقا مجتبی کلاس‌های ابتدایی را در دبستان محمدی گذرانید. مدیر این دبستان محمد جاراللهی نام داشت. او کلاس دوم تا ششم را به مدت دو سال به پایان برد. آنگاه به تحصیل علوم اسلامی روی آورد. در سال ۱۳۲۴ خ به مدرسه حاج ابوالفتح (واقع در میدان قیام) رفت و نزد شخصی به نام شیخ احمد سعیدی صرف و نحو را آغاز کرد و در همان سال معمم شد. استاد دیگر او در کتاب *جامع المقدمات* آقای شیخ محمدصادق تهرانی (پیش‌نماز مسجد لاریجان واقع در خیابان پامنار) بود.

در سال ۱۳۳۱ برای ادامه تحصیل به حوزه مشهد رفت و نزد ادیب نیشابوری و برخی دیگر از اساتید کتاب‌های *سیوطی*، *معنی*، *مطول*، *حاشیه* و *عروض و قافیه* را فرا گرفت. کتاب *معالم* را نیز نزد سید جلال مدرس یزدی (فرزند سید احمد) به پایان برد. سال ۱۳۳۴ به حوزه قم رفت و در مدرسه حجتیه حجره گرفت. کتاب‌های *شرح لمعه* و *قوانین* را نزد آقای ستوده، *رسائل* را نزد آقای سدهی، *مکاسب* را نزد آقای مشکینی، *کفایه* و بخشی از *مکاسب* را نزد آقای مجاهدی به پایان برد. *منظومه و اشارات* را نزد آقای منتظری و *اسفار* را نیز نزد علامه طباطبایی فرا گرفت. پس از ورود به قم بیش از

حاج آقا مجتبی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های مبارزاتی خود بر آن شد که در تهران بماند و همراه با علمای مهاجر اهداف را پی بگیرد. او در تهران با چند تن از مبارزان روحانی مانند آقایان مشکینی، ربانی شیرازی، سید محمدرضا سعیدی و... هر شب جلسه داشت و با آنان رایزنی و تبادل نظر می‌کرد

۳ سال طول نکشید که سطح را به پایان برد و به درس خارج رفت.

در سال ۱۳۴۰ با دختر عمه‌اش (دختر آیت‌الله سبط) ازدواج کرد. ثمره این ازدواج دو پسر و سه دختر است. یکی از پسرهای او به نام عبدالحسین پس از به پایان بردن درس دانشگاهی در رشته مهندسی کامپیوتر، به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. فرزند دیگرش علیرضا در رشته صنایع درسش را به پایان برد. دختر اول او صدیقه خانم در رشته فلسفه در دانشگاه درس خوانده است؛

دختران دیگر او به نام‌های انسیه خانم و نجمه خانم به ترتیب دانشجوی رشته شیمی و فیزیک هستند.

حاج شیخ مجتبی پس از ازدواج با ساده‌زیستی و زندگی طلبگی می‌گذراند و با سختی و قناعت زندگی می‌کرد. اولین منزلی که پس از ازدواج در قم اجاره کرد، منزل شیخ اسدالله نجف‌آبادی در کوچه آبشار بود؛ چند سالی نیز مستأجر آقای فهیمی بود. امام نسبت به او عنایت ویژه‌ای داشت. در برهه‌ای که او کسالتی پیدا کرده بود، امام برای معالجه او اقدام زیادی کرد تا او سلامتی خود را بازیافت. امام از ساده‌زیستی او نیز خبر داشت و از این رو، در حد امکان از توجه به او دریغ نمی‌کرد. یک بار یک تخته زیلو و چند تخته گلیم افغانی در قم برای او فرستاد؛ در نجف نیز یک دستگاه یخچال و یک کولر آبی برای او تهیه کرد.

### در محضر اساتید

آقا مجتبی از سال ۱۳۳۷خ در درس آیت‌الله بروجردی شرکت کرد و همزمان در درس امام نیز حضور یافت. از دیگر اساتید درس خارج ایشان سید محمد محقق داماد، سید محمدرضا گلپایگانی، سید ابوالقاسم خویی، میرزا باقر زنجانی و حاج حسن فرید بودند. دو سال در درس صلوه حاج آقا حسن فرید و سه سال نیز در درس صلوه آقای خوبی شرکت کرد. یک دوره اصول حاج میرزا باقر زنجانی را به جز باب «استصحاب» و «تنبیهات» درک کرد. در کلاس حج آقای محقق داماد نیز چند صباحی حضور یافت و جمعاً به مدت یازده سال در قم و نجف در درس امام شرکت کرد.

حاج شیخ مجتبی با ارزیابی درس‌ها و مقام علمی این بزرگان، امام را از نظر علمی



در پی دستگیری امام در ۱۵ خرداد ۴۲ مرحوم حاج شیخ مجتبی در راه واداشتن دیگر علما و روحانیان، به پشتیبانی از امام، سخت در تلاش و تکاپو بود؛ به گونه‌ای که هیچ گاه آرام نداشت

و شیوه تدریس سرآمد دیگر علما یافت؛ از این رو، سر در راه امام گذاشت و پیش از آنکه به درجه اجتهاد برسد تنها از دو تن از مراجع، تقلید کرد؛ آیت‌الله بروجردی و امام. او پس از رحلت آیت‌الله بروجردی از امام تقلید کرد و دیگران را نیز به تقلید از امام فراخواند. از هم‌مباحثه‌های او آقا رضا نجفی نیشابوری (پسر میرزا حسن) بود که از مشهد تا قم

هم‌مباحثه بودند. کفایه را با آقا سید محمدعلی تهرانی (برادر حاج سید محمدحسین تهرانی) مباحثه کرد و دیرزمانی نیز با آیت‌الله شهید حاج سید مصطفی خمینی مباحثه داشت. از زمانی که وارد قم شد همراه با تحصیل، تدریس هم می‌کرد. کتاب‌های منطق، منظومه منطق، حاشیه ملا عبدالله و شرح لمعه را درس گفت. در نجف نیز کفایه را تدریس می‌کرد.

آقا شیخ مجتبی تهرانی از روزی که به مقام علمی امام پی برد، در راه تقویت و تحکیم مرجعیت ایشان کوشید و در راه چاپ و پخش رساله و دیگر کتاب‌های امام همت گمارد. او در گفت‌وگو با نگارنده در این باره یادآور شد:

... از اول آنچه برای من هدف بود، تقویت مرجعیت آقای خمینی بود. از اول در خط این بودم که ایشان مرجع بشوند. تشخیص داده بودم که ایشان به نفع اسلام کار می‌کند، به درد اسلام می‌خورد. روزی به آقای ربانی شیرازی نیز گفتم که من یک هدف دارم و آن مرجعیت علی‌الاطلاق آقای خمینی است، من این هدف را دنبال می‌کنم.

وقتی غائله تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد و امام وارد صحنه شدند، در صدد برآمدم که توضیح‌المسائل ایشان را به چاپ برسانم. موافقت آن را از امام گرفتم و از آقای شیخ علی اصغر علامه خواستم توضیح‌المسائل امام را تنظیم کند و برای چاپ آماده سازد. وقتی پیش از چاپ به من نشان داد، آن را نپسندیدم، خودم دست به کار شدم و آن را طبق نظر امام تنظیم کردم و با فتاوی‌ای ایشان تطبیق دادم. این توضیح‌المسائل در روز هشتم محرم [۱۱ خرداد ۴۲] از چاپ درآمد و در دسترس مقلدین امام قرار گرفت. در صفحه اول آن، دستخط امام به چاپ رسیده بود به این مضمون که: عمل به این رساله که بعضی از

آقا شیخ مجتبیٰ تهرانی از  
روزی که به مقام علمی  
امام پی برد، در راه تقویت  
و تحکیم مرجعیت ایشان  
کوشید و در راه چاپ  
و پخش رساله و دیگر  
کتاب‌های امام همت گمارد

موثقین آن را با فتاویٰ من تطبیق داده‌اند  
مجاز است...

## در صحنه مبارزه

حاج شیخ مجتبیٰ تهرانی، افزون بر تلاش گسترده در  
راه استواری مرجعیت امام، در پی آغاز نهضت اسلامی به  
مبارزه روی آورد و به دور از هر گونه تظاهر سر در راه امام  
گذاشت و مبارزه را پی گرفت.

در تظاهرات مردم تهران روز سه‌شنبه ۲ بهمن ۱۳۴۱ که با همراهی آیت‌الله حاج سید  
احمد خوانساری برپا شد، ایشان نیز شرکت داشت. همراه با تظاهر کنندگان وارد بیت  
آیت‌الله بهبهانی شد<sup>۱</sup> و هنگامی که از آنجا بیرون آمد شاهد یورش وحشیانه نیروهای  
انتظامی شاه به تظاهر کنندگان بود و پسر آیت‌الله استهباناتی را دید که مورد ضرب و  
شتم پلیس قرار گرفته و با سر و پای برهنه در حال گریز بود.  
او در راه پیشبرد نهضت امام، در مرز توان خود و شرایط زندگی خویش می‌کوشید و  
فعالیت‌هایی را دنبال می‌کرد.

حاج شیخ مجتبیٰ بنا به گفته خویش «از دوران کودکی با مسائل سیاسی آشنا» شد.  
پدر او حاج میرزا عبدالعلی از ارادتمندان شهید حاج شیخ فضل‌الله نوری بود و از آن  
شهید فراوان یاد می‌کرد و سخن می‌گفت. با آیت‌الله کاشانی نیز در ارتباط بود. نسبت  
به امام نیز علاقه داشت و بارها اظهار کرد که حاج‌آقا روح‌الله را مجتهد عادل می‌دانم. آقا  
مجتبیٰ در نزد این پدر درس سیاست آموخت. آنگاه که آیت‌الله کاشانی از لبنان و از تبعید  
باز می‌گشت، حاج‌آقا مجتبیٰ از جانب پدر در فرودگاه تهران به استقبال ایشان رفت. در  
این مراسم شماری از رجال سیاسی مانند مصدق، بقایی، مکی، حائری‌زاده و... نیز برخی  
از روحانیون مانند آیت‌الله بهبهانی حضور داشتند. مرحوم حاج‌آقا مجتبیٰ روایت کرد  
که در این مراسم در سالنی که استقبال کنندگان اجتماع کرده بودند، مصدق به ظاهر به  
اغما فرو رفت که برخی از محافظان او زدند شیشه را شکستند تا هوای آزاد بیاید و برخی  
به تیمار او برخاستند؛ در این میان بلندگو اعلام کرد که هواپیمای حامل آیت‌الله کاشانی  
بر زمین نشست. به محض اعلام این خبر مصدق چشمانش را باز کرد و با شتاب خود را  
به پای پلکان هواپیما رسانید و دیدم که دست آیت‌الله کاشانی را بوسید.

۱. درباره این تظاهرات و رویدادهای آن رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۶،  
ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۲.



از برنامه‌های حاج آقا مجتبی پیشنهاد تأیید مرجعیت امام از سوی دیگر علما و مراجع بود. این پیشنهاد در جمع علمایی که با حاج آقا مجتبی نشست شبانه داشتند مورد تأیید قرار گرفت

اعلامیه امام در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۴۱ که با آیه شریفه «فأما الزید فیزهد جفاء»<sup>۱</sup> آغاز شده بود به وسیله حاج آقا مجتبی به چاپ رسید. پیش از پخش آن از بیت امام به او زنگ زدند و خبر دادند که امام پخش آن را روا نمی‌دانند و دستور اکید داده‌اند که پخش نشود.<sup>۲</sup>

اعلامیه‌ای که با امضای ۹ تن از علما و مراجع قم، از جمله امام همراه بود، نیز به وسیله حاج آقا مجتبی چاپ و پخش شد. آنگاه که متن خطی اعلامیه به دست او رسید، در آن یک خط خوردگی دید. او پیش از آنکه آن را به چاپخانه تحویل دهد به میدان توپخانه آن روز که اداره مخابرات در آن قرار داشت، رفت و از کابین با بیت امام در قم تماس گرفت و در مورد خط خوردگی در متن خطی اعلامیه پرسید و اطمینان یافت که آن خط خوردگی از جانب خود امام است.

در پی دستگیری امام در ۱۵ خرداد ۴۲ مرحوم حاج شیخ مجتبی در راه واداشتن دیگر علما و روحانیان، به پشتیبانی از امام، سخت در تلاش و تکاپو بود؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه آرام نداشت. در گام نخست با چند تن از علما و روحانیان مبارز مانند آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله ربانی شیرازی و شهید سید محمد رضا سعیدی نشست‌های منظم و پیگیر برگزار کرد و به رایزنی پرداخت. واداشتن علما و مراجع قم و دیگر شهرستان‌ها به هجرت به تهران از موضوعاتی بود که نامبردگان روی آن پای فشرده و به صورت دسته‌جمعی به دیدار حاج مرتضی حائری یزدی رفتند و این پیشنهاد را با ایشان در میان گذاشتند. آقای حائری از این پیشنهاد استقبال کردند و گفتند در صورتی که آیت‌الله گلپایگانی بپذیرند من نیز برای این هجرت آماده‌ام. حاج آقا مجتبی به همراه آقای مشکینی به دیدار آقای گلپایگانی شتافتند و درباره هجرت به تهران با ایشان به رایزنی پرداختند. ایشان گفته بودند که اتفاقاً من این پیشنهاد را به آقای سید کاظم شریعتمداری دادم و منتظر تصمیم ایشان هستم. آقایان از ایشان خواستند که منتظر آقای شریعتمداری نمانند و شخصاً تصمیم‌گیری کنند. آقای گلپایگانی، چند تن از علمای تهران را نام بردند و سفارش کردند که در این مورد با آنها مشورت شود و اگر نظر آنان مثبت بود رهسپار

۱. بخشی از آیه ۱۷ سوره رعد: کف‌واره (که روی سیل حوادث و بوته پالایش می‌ایستد) زدوده می‌شود، اما آنچه به درد مردم می‌خورد در جهان می‌باید.

۲. متن این اعلامیه در کتاب نهضت/امام خمینی، دفتر نخست، ص ۲۸۰ آمده است. مخالفت امام با انتشار آن شاید به این علت بوده است که در آن آمده: «کاش ما مورین بیابند مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم.»



برخی از ساده‌اندیشان بر این باورند که تأیید مرجعیت امام از سوی دیگر علما برای این بوده که شاه نتواند امام را اعدام کند! برخی نیز چنین وانمود می‌کنند که امام به سبب این تأییدیه‌ها به جرگه مرجعیت وارد شدند!

اولاً امام حتی در زمان حیات آیت‌الله بروجردی از مراجع بودند و در برخی از شهرها مقلد داشتند؛ ثانیاً کیست نداند که شاه اگر جرئت و قدرت اعدام امام را داشت هیچ قانون و آئینی نمی‌توانست او را از این جنایت بازدارد

تهران شوند. علمایی که آقای گلپایگانی رایزنی با آنان را سفارش کرده بود، سید محمدباقر شهیدی، شیخ ریحان‌الله گلپایگانی، میرزا باقر قمی، شیخ حسن فرید، میرزا باقر آشتیانی، سید احمد گلپایگانی و... بودند. حاج آقا مجتبی می‌گوید:

از نزد گلپایگانی که بیرون آمدم، حتی به منزل نرفتم؛ سر راه به در منزل اخوی حاج شیخ مرتضی رفتم و از ایشان خواستم نان و ماست و یخ بگیرند و به منزل ما برسانند و بی‌درنگ رهسپار تهران شدم. پس از رسیدن به تهران به منزل آقای سبط رفتم و اسامی علمایی را که آقای گلپایگانی خواسته بودند با آنان مشورت کنم به آقای سبط دادم و خواستم که فوراً آنان را دعوت کنند.

نامبردگان در گفت‌وگو با حاج آقا مجتبی درباره هجرت آقای گلپایگانی به تهران نتوانستند به تصمیم واحدی برسند؛ برخی از آنان این سفر را بی‌نتیجه و برخی نیز آن را بر خلاف وزانت و شئون مرجعیت می‌دانستند. از این‌رو، آقای گلپایگانی برای مهاجرت به تهران نتوانستند تصمیم قاطعی بگیرند؛ بر آن شدند که در قم بمانند و از قم در راه پشتیبانی از امام به تلاش و کوشش بپردازند. حاج آقا مجتبی از ایشان خواستند که در پشتیبانی از امام، اعلامیه‌ای صادر کنند؛ آقای گلپایگانی پاسخ داده بودند که آخر اعلامیه من را کسی چاپ و منتشر نمی‌کند.<sup>۱</sup> حاج آقا مجتبی به ایشان پاسخ می‌دهد اعلامیه را به من بدهید دیگر کاری نداشته باشید. آقای گلپایگانی در پاسخ تسلیت آیت‌الله حاج میرزا عبدالله تهرانی معروف به چهل ستونی اعلامیه‌ای تند و شدیدالحن دادند. در این اعلامیه با اشاره به اتهام و اهانتی که شاه در نطق ۱۷ خرداد خود در همدان به امام وارد کرده بود، آوردند:

... اکنون مصادر امور... با تبلیغات می‌خواهند مردان خدا را با اتهامات

۱. چاپ نکردن اعلامیه ایشان شاید به این علت بود که مردم از موضع آرام و مسالمت‌آمیز ایشان ناخشنود بودند.



هدف کسانی که کوشیدند از علمای تر از اول تأیید مرجعیت امام را بگیرند، در واقع تأیید راه و موضع امام بود، تا رژیم شاه نتواند حرکت امام را یک عمل غیر اسلامی و خارج از عرف روحانی بنمایاند و در میان ملت ایران، ایشان را به زیر سؤال برد و بسیاری از مردم را در ادامه راه امام به تردید و تزلزل دچار سازد

آلوده سازند این رجالی که در بازداشتند کسانی نیستند که از تهمت ارتباط با اجنبی و هر افتراء دیگر دامان قدس و تقوایشان آلوده گردد. مردم اجنبی پرست‌ها را می‌شناسند، آنها که شب و روز با اجانب در تماس هستند و از پشتیبانی بیگانه برخوردارند علما نیستند، علما در مقام و منصبی که هستند به کمک اجنبی حاجت ندارند، اجانب آنها را روی کار نمی‌آورند، به آنها قرض و کمک نمی‌دهند، معادن و ثروت مملکت را از آنها نمی‌خواهند، روحانیت تحت نظر مستشاران بیگانه اداره نمی‌شود تا با آنها مربوط باشد، آنها که نوکر اجانب هستند کسان دیگری هستند و ملت آنها را خوب می‌شناسد...<sup>۱</sup>

متن خطی این اعلامیه را آیت‌الله ربانی شیرازی به دست حاج آقا مجتبی رسانید، او هم بی‌درنگ به چاپ آن اقدام کرد و به وسیله مصدقی (ناشر) آن را به چاپ رسانید و به دست جوانان مبارز مسلمان در سطح گسترده‌ای پخش کرد.

حاج آقا مجتبی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های مبارزاتی خود بر آن شد که در تهران بماند و همراه با علمای مهاجر اهداف را پی بگیرد. او در تهران با چند تن از مبارزان روحانی مانند آقایان مشکینی، ربانی شیرازی، سید محمدرضا سعیدی و... هر شب جلسه داشت و با آنان رایزنی و تبادل نظر می‌کرد. گاهی نیز آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی در این نشست‌ها حضور می‌یافت. مهاجرت آقای شریعتمداری به تهران مایه نگرانی صاحب‌نظران بود؛ احتمال می‌رفت کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد. پیش‌بینی حاج سید مصطفی این بود که ممکن است شاه به حرم حضرت عبدالعظیم برود و آقای شریعتمداری در حرم با او دیدار کند و امام را وجه‌المصالحه قرار دهد. حاج آقا مجتبی بر این نظر بود که اگر چنین نقشه و برنامه‌ای باشد، آیت‌الله سید محمد بهبهانی از آن بی‌خبر نخواهد بود؛ از این رو، با آنکه بیت آقای بهبهانی در محاصره نیروهای انتظامی قرار داشت، توانست خود را به اندرون منزل آقای بهبهانی برساند و با ایشان ملاقات کند. آقای بهبهانی در این دیدار اظهار کرد که آقای شریعتمداری میهمان دولت است و با

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۴۳ و اسناد/انقلاب، ج ۱، ص ۱۳۶.

رژیم شاه در دوران سلطنت غیر قانونی خویش در چه زمانی به قانون احترام گذاشته بود تا این اصل که طبق قانون اساسی مرجع تقلید مصونیت قانونی دارد و نمی توان او را دستگیر، محاکمه و مجازات کرد، مانع تجاوز شاه به حریم مرجعیت شود

موافقت آنها به تهران آمده است<sup>۱</sup> و می خواهد برای ملاقات با شاه زمینه چینی کند لیکن من نمی گذارم! از برنامه های حاج آقا مجتبی پیشنهاد تأیید مرجعیت امام از سوی دیگر علما و مراجع بود. این پیشنهاد در جمع علمایی که با حاج آقا مجتبی نشست شبانه داشتند مورد تأیید قرار گرفت. نظر همگان این بود که تأیید مرجعیت امام از سوی دیگر مراجع از هر پشتیبانی دیگری مؤثرتر است و جایگاه سیاسی و انقلابی امام را استواری می بخشد.

برخی از ساده اندیشان بر این باورند که تأیید مرجعیت امام از سوی دیگر علما برای این بوده که شاه نتواند امام را اعدام کند! برخی نیز چنین وانمود می کنند که امام به سبب این تأییدیه ها به جرگه مرجعیت وارد شدند! باید دانست که اولاً امام حتی در زمان حیات آیت الله بروجردی از مراجع بودند و در برخی از شهرها مقلد داشتند؛ ثانیاً کیست نداند که شاه اگر جرئت و قدرت اعدام امام را داشت هیچ قانون و آئینی نمی توانست او را از این جنایت بازدارد؛ چنانکه یک سال بعد از آن شاه امام را بدون محاکمه و بدون رعایت موازین قانونی از ایران تبعید کرد. این گونه توجیه ها و تفسیرها از سوی برخی از کسان نشان از این نکته دارد که یا از ماهیت دیکتاتوری شاه آگاهی ندارند و یا از بینش سیاسی درستی برخوردار نیستند. رژیم شاه در دوران سلطنت غیر قانونی خویش در چه زمانی به قانون احترام گذاشته بود تا این اصل که طبق قانون اساسی مرجع تقلید مصونیت قانونی دارد و نمی توان او را دستگیر، محاکمه و مجازات کرد، مانع تجاوز شاه به حریم مرجعیت شود؛ مگر در اصل دوم متمم قانون اساسی نظام مشروطه صریحاً اعلام نشده بود... باید در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقها که مطلع از مقتضیات زمان باشند [در مجلس شورای ملی حضور داشته باشند] تا موادی که در مجلسین عنوان می شود به دقت مذاکره و غور و بررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدس اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند؟ آیا رژیم شاه در هیچ دوره ای به این قانون عمل کرد؟ آیا اصولاً رژیم شاه رژیمی قانون مدار بود و از قانون شکنی پروا می کرد؟! شاه دیکتاتوری بود که به هیچ قانونی پایبند نبود و از

۱. در پی پیروزی انقلاب اسلامی از اسناد به جا مانده ساواک به دست آمد که آقای شریعتمداری با موافقت مقامات رژیم شاه در ۲۱ خرداد ۴۲ رهسپار تهران شد و در حرم حضرت عبدالعظیم، باغ ملک اقامت گزید. سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، ص ۶۶-۶۵.

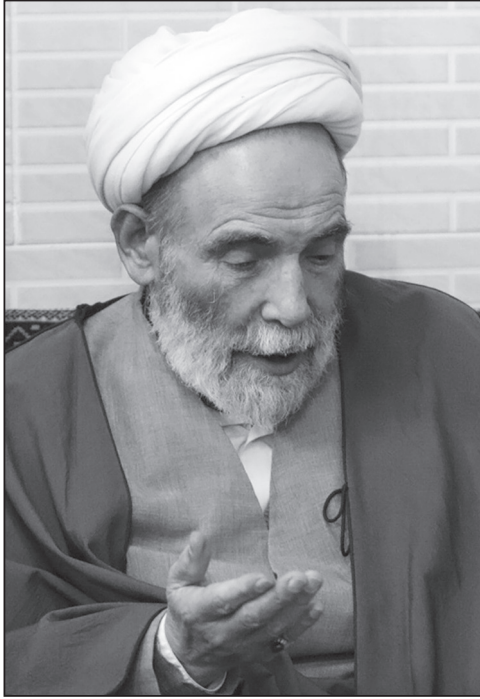


امام در ابتدای ورود به نجف اشرف از این نگران بودند که اساتید و افاضل قم برای ادامه تحصیل در نزد ایشان از قم کوچ کنند و رهسپار حوزه نجف شوند و از این راه حوزه قم که کانون و پایگاه علم و انقلاب است آسیب ببیند؛ از این رو، با عزیمت روحانیان و طلاب قم به نجف به شدت مخالفت می کردند

قانون شکنی پروا نداشت. هدف کسانی که کوشیدند از علمای تراز اول تأیید مرجعیت امام را بگیرند، در واقع تأیید راه و موضع امام بود، تا رژیم شاه نتواند حرکت امام را یک عمل غیر اسلامی و خارج از عرف روحانی بنمایاند و در میان ملت ایران، ایشان را به زیر سؤال ببرد و بسیاری از مردم را در ادامه راه امام به تردید و تزلزل دچار سازد. از این رو، حاج آقا مجتبی تهرانی به همراه چند تن دیگر از علما بر آن شدند از علمای تراز اول تأییدیه ای بگیرند. نخست دسته جمعی

نزد آیت الله میلانی رفتند و ایشان با صراحت مرجعیت امام را مورد تأیید قرار دادند و کتباً نوشتند. آنگاه حاج آقا مجتبی نزد آیت الله نجفی رفت و از ایشان نوشته ای درباره مرجعیت امام گرفت. او دو تن از روحانیان، شهید سعیدی و آقای شیخ حسینعلی منتظری را به ترتیب نزد آیت الله آملی و سید کاظم شریعتمداری فرستاد و تأیید کتبی آن دورا نیز به دست آورد و این چهار نظریه را در صفحه ای چاپ و پخش کرد. بنا به گفته او آیت الله حاج شیخ مرتضی تهرانی برای این منظور نزد آیت الله حاج سید محمدرضا گلپایگانی رفت لیکن میانشان گفت و گوی تندی در گرفت و دیدارشان با تلخی پایان یافت.

در پی صدور حکم اعدام برای ۶ تن از متهمین قتل منصور، اساتید و افاضل حوزه قم در منازل شماری از مراجع برای نجات آنان از اعدام به تحصن دست زدند. حاج آقا مجتبی بر آن شد که در این باره از مراجع نجف کمک بگیرد از دید او تحصن اساتید در منازل برخی از علما نمی تواند کارساز باشد؛ از این رو با علمای قم به گفت و گو نشست و از آنان خواست که درباره نجات جان محکومان به اعدام به مراجع نجف نامه بنویسند و از آنان استمداد کنند و توانست نظر آنان را برای نگارش نامه به مراجع نجف جلب کند. آیت الله نجفی مرعشی به آیت الله حکیم نامه نوشتند؛ آقای شریعتمداری دو نامه یکی خطاب به آیت الله حکیم و دومی خطاب به آیت الله خویی نگاشتند. در نامه او به آیت الله خویی با بهانه اینکه اکنون به اصطلاح گوشت ما زیر دندان آنهاست سفارش شده بود که از



صدور اعلامیه‌های تند خودداری ورزند.<sup>۱</sup> آقای گلپایگانی از بیم اینکه در راه، نامه ایشان «لو برود» به پیام شفاهی بسنده کردند. آقایان حاج شیخ مرتضی حائری و میرزا هاشم آملی نیز دو نفری یک نامه را امضا کردند.

حاج آقا مجتبی که حامل چهار نامه و یک پیام شفاهی بودند از راه قاچاق رهسپار عراق شدند. آقای شریعتمداری طی نامه‌ای به آقای قائمی (یکی از علمای آبادان) سفارش کرده بود که وسیله رفتن حاج آقا مجتبی را به عراق از راه قاچاق فراهم کند.

حاج آقا مجتبی پس از ورود به

عراق به نجف رفت و با آقایان حکیم و خوبی دیدار کرد و نامه‌ها و پیام‌ها را به آنان رسانید. آقای حکیم طی تلگرافی به آیت‌الله آشتیانی از صدور حکم اعدام برای متهمین قتل منصور استنکار و اظهار انزجار کرد و سفیر ایران در بغداد او را نیز به نزد خود خواست و به وسیله او نیز برای شاه شفاهی پیام فرستاد. آقای خوبی نیز طی تلگرافی به شاه برای محکومان به اعدام تقاضای عفو کرد. آیت‌الله سید محمود شاهرودی نیز در تلگرام خود به شاه خواست که حکم درباره محکومان را به صاحبان دم واگذار کند. حاج آقا مجتبی تهرانی پیرامون تلاش‌های خود در نجف برای نجات جان گروه شهید بخارایی می‌گوید: ... من نگران بودم پیش از آنکه سفیر ایران پیام آیت‌الله حکیم را به شاه برساند این جوانان را اعدام کنند و بگویند پیام دیر به دست ما رسید، مانند تلگراف آیت‌الله بروجرودی به شاه درباره فداییان اسلام که شاه آنان را اعدام کرد و گفت تلگراف آیت‌الله دیر به دست من رسید. لهنذا رفتم نزد

۱. آقای سید کاظم شریعتمداری پیوسته بر آن بود که علما و مراجع را با شگردها و دستاویزهایی از رویارویی قاطع و شکننده با رژیم شاه باز دارد.



آقای حکیم، گفتم شما پیگیری کنید که پیام شما به شاه رسیده است یا نه؟ آقای حکیم اکراه داشتند که این موضوع را به این شکل دنبال کنند، این کار را برای خود سبک می‌دانستند. به من گفتند اطمینان دارم اینها را نمی‌کشند. سرانجام قرار شد شیخ محمد رشتی تلفنی با سفارت ایران تماس بگیرد و پیام ایشان به وسیله سفیر را پیگیری کند که به شاه رسانده‌اند یا نه؟ سفر من به نجف در ماه صفر بود. در مراجعت از عراق به بصره رفتم و به منزل آقای شبر وارد شدم و ایشان زمینه بازگشت من به ایران را فراهم کرد، من را با بلم به جزیره مینو بردند و از آنجا راحت به ایران آمدم...

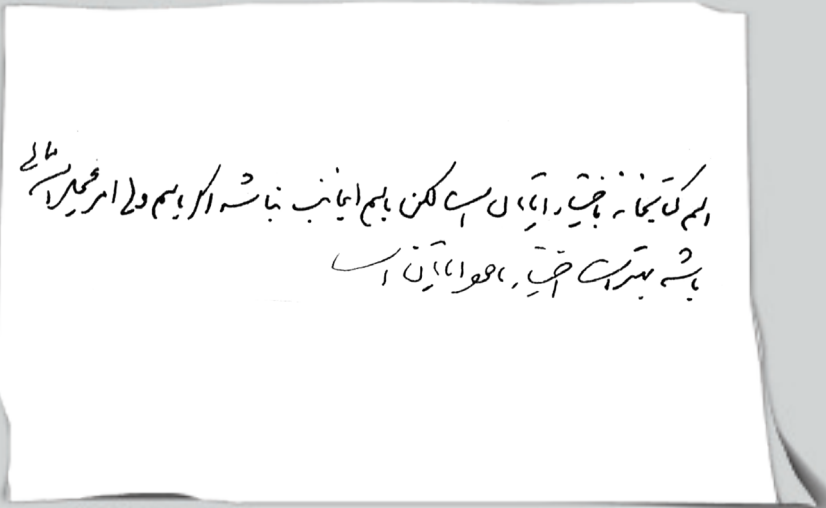
### بنیاد مؤسسه‌ای علمی

حاج آقا مجتبی تهرانی در پی تبعید امام به ترکیه در سال ۱۳۴۳ با اینکه خود را از درس خواندن بی‌نیاز نمی‌دید، در درس هیچ کدام از حوزه‌های درسی رسمی قم حضور نیافت چون آن درس‌ها را در آن پایه نمی‌دید که برای او مفید باشد. او از موضع سازشکارانه برخی از مقامات روحانی مانند سید کاظم شریعتمداری سخت رنج می‌برد و از نیرنگ‌های او برای به بیراهه کشاندن نهضت اسلامی ایران نگران بود. آنگاه که آقای شریعتمداری دارالتبلیغ را افتتاح کرد، حاج آقا مجتبی به دور از هر گونه تظاهر به مخالفت، تلاش‌هایی را در راه دور داشتن حوزه قم از این دستگاه مرموز آغاز و دنبال کرد؛ طلاب علوم اسلامی را از نام‌نویسی در دارالتبلیغ باز می‌داشت، با اساتید و افاضل قم در راه به انزوا کشانیدن آن تشکیلات پیوسته گفت‌وگو و رایزنی داشت. حاج آقا مجتبی یکی از برنامه‌هایی را که برای رویارویی با دارالتبلیغ به کار گرفت بنیاد مؤسسه‌ای مدرن و پیشرفته برای تحصیل و تدریس و مطالعه اهل علم و اندیشه بود. او ساختمانی را که به امام واگذار شده بود، با رخصت از امام برای این منظور به تجهیزات لازم مجهز کرد. در گام نخست کتابخانه‌ای پدید آورد که بتواند نیازمندی‌های علمی و پژوهشی دانش‌پژوهان، اندیشمندان و پژوهشگران را برآورده سازد؛ کتاب‌های زیادی با همت حاج آقا مجتبی خریداری و به این مرکز آورده شد. سالن‌های مطالعه و نیز سالن‌هایی برای تدریس اساتید با شیوه‌ای نوین و مجهز آماده گردید. محلی نیز برای تحقیق پیرامون مسائل اسلامی در نظر گرفته شد. از اساتید حوزه قم دعوت به عمل آمد به جای درس گفتن در برخی مقابر و مساجد، کلاس درس خود را در آن مرکز قرار دهند.

حاج آقا مجتبی یکی از برنامه‌هایی را که برای رویارویی با دارالتبلیغ به کار گرفت بنیاد مؤسسه‌ای مدرن و پیشرفته برای تحصیل و تدریس و مطالعه اهل علم و اندیشه بود

این پیشنهاد با استقبال اساتید و مدرسین حوزه قم روبه‌رو شد. بسیاری از آنان کلاس درس خود را به آن مؤسسه بردند. طلاب علوم اسلامی نیز برای مطالعه و مباحثه به آن مرکز روی آوردند. ناشران و نویسندگان آنگاه که از پدید آمدن چنین محل علمی آگاه شدند کتاب‌های خود را به آن هدیه

کردند. حاج آقا مجتبی بر آن شدند باغ اناری را که در پشت آن مرکز قرار داشت خریداری کنند تا اساتید، روحانیان و طلاب بتوانند ساعت‌هایی از وقت خود را به مطالعه، مباحثه و گشت و گذار در آن باغ بگذرانند. آقای حاج محمدحسن اعرابی (داماد امام) مسئولیت اجرایی و حسابداری آن مؤسسه را بر عهده گرفت و قرار شد برای خرید باغ اناری که در کنار آن مؤسسه واقع است اقدام کند. آقای لواسانی تأمین بودجه آن را عهده‌دار شدند. برای هر بخشی از این مؤسسه نام مناسبی در نظر گرفته شد مانند دارالتدریس، دارالتحقیق، دارالمناظره. نام این مؤسسه طبق نظر امام «کتابخانه ولیعصر» گذاشته شد.<sup>۱</sup>



۱. امام در پاسخ نامه مرحوم حاج آقا مجتبی تهرانی آورده بودند: «... اسم کتابخانه به اختیار آقایان است. به اسم اینجانب نباشد؛ اگر به اسم ولی امر عجل الله تعالی باشد بهتر است. اختیار با خود آقایان است.»



آقایان لواسانی، ربانی شیرازی و حاج آقا مجتبی تهرانی با نظر امام به عنوان هیئت مدیره این تشکیلات تعیین شدند. شماری از افراد ورزیده و وارد برای فهرست و طبقه‌بندی هزاران جلد کتابی که در آن مرکز گردآوری شده بود، به کار گرفته شدند. جمعی از دانشمندان و صاحب‌نظران در مسائل اسلامی مانند شهید مطهری، ربانی شیرازی، شهید قدوسی و... چند روزی در هفته در این مؤسسه به بحث و بررسی پیرامون نظام سیاسی - حکومتی و اقتصادی اسلام نشستند و در زمینه موضوعات پیچیده و مسائل بررسی نشده اسلامی به تحقیق پرداختند. قرار بر این بود که برآیند این بحث‌ها و جستارها به صورت نشریه‌ای علمی و تخصصی انتشار یابد و در دسترس عموم قرار گیرد. بیش از چند ماهی از بنیاد مؤسسه نگذشته بود که رژیم شاه از آن احساس خطر کرد و دریافت که آن مؤسسه در نظر دارد با شیوه‌ای علمی و بنیادی پایه‌های نظام طاغوتی و پادشاهی را سست کند و به چالش بکشد؛ از این رو، یک‌باره به آن مؤسسه یورش بردند؛ نخست همه اتاق‌ها، سالن‌ها و مخزن‌ها را لاک و مهر کردند و پس از گذشت چند روزی شبانه همه کتاب‌ها، وسایل و لوازم آن مؤسسه را با چند کامیون به تهران انتقال دادند و آن مؤسسه را برای همیشه تعطیل کردند و بار دیگر نشان دادند که شاه و رژیم شاهنشاهی از هر مؤسسه، مرکز و محلی که در راه تبیین و ویراستاری اصول و مبانی اسلام و آشکار کردن حقایق اسلامی گام بردارد، احساس خطر می‌کنند و با آن به رویارویی می‌پردازند و اگر تشکیلاتی مانند دارالتبلیغ از پشتیبانی رژیم شاه برخوردار بود برای این بود که در آن در راه شناساندن اسلام راستین گامی برداشته نمی‌شد و یک مؤسسه‌ای نمایشی و تشریفاتی بود؛ از این رو، در درازای پانزده سالی که از بنیاد دارالتبلیغ گذشت جز اختلاف‌افکنی در حوزه و خدمات رسمی به میهمانان مذهبی شاه برآیندی نداشت.

### فعالیت‌های علمی در نجف اشرف

چندی پس از ورود امام به نجف من نیز به نجف مشرف شدم. به ذهنم آمد که در آنجا بمانم. ابتدا نزد آقای فکور که به عتبات آمده بود در حرم حضرت علی (ع) استخاره کردم، گفتند استخاره بسیار خوب است اما با مخالفت مواجه می‌شوید. نظر ایشان این بود که شاید حاج آقای ما با اقامت در نجف مخالفت کنند. گفتم پدر ما با درس و بحث و محل تحصیل ما کاری ندارند احتمالاً حاج آقای اینجا (اشاره به امام) موافقت



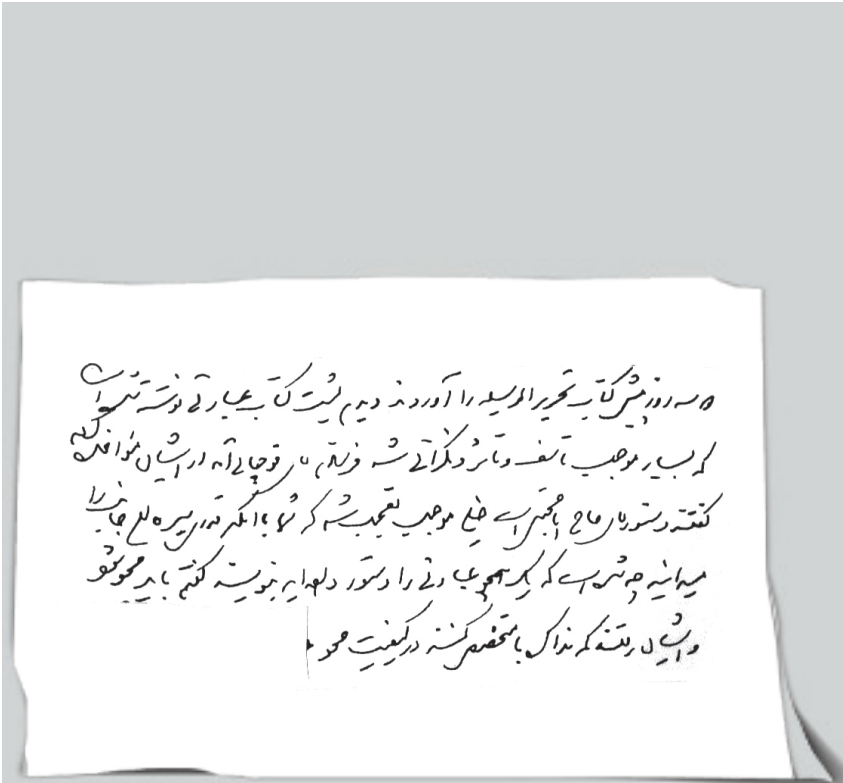
نکنند، همان طور هم شد، وقتی به امام گفتم می‌خواهم در نجف بمانم، بدون تأمل فرمودند به قم برگردید و در حوزه قم اقامت کنید. عرض کردم که در قم نمی‌توانم استفاده کنم و فایده‌ای برسانم، پاسخ دادند در قم اگر هیچ کاری جز راه رفتن نداشته باشید امروز مؤثر است. امروز هیکل شما در قم می‌تواند مفید باشد...

امام در ابتدای ورود به نجف اشرف از این نگران بودند که اساتید و افاضل قم برای ادامه تحصیل در نزد ایشان از قم کوچ کنند و رهسپار حوزه نجف شوند و از این راه حوزه قم که کانون و پایگاه علم و انقلاب است آسیب ببیند؛ از این رو، با عزیمت روحانیان و طلاب قم به نجف به شدت مخالفت می‌کردند و تأکید داشتند که علما حوزه قم را گرم نگه دارند و سنگر را خالی نکنند. پس از گذشت زمانی که شور و شوق شاگردان درس امام در قم از هجوم به حوزه نجف تا پایه‌ای کاهش یافت، امام نیز از ممانعت سرسختانه دست کشیدند. از این رو، در پی درگذشت حاج شیخ عبدالعلی تهرانی، در سال ۱۳۴۷ حاج آقا مجتبی جنازه پدر را به عراق و نجف برد و در آن تربت مقدس به خاک سپرد و پس از آن با موافقت امام در آن حوزه اقامت گزید، در درس امام حضور یافت و از درس دیگر بزرگان بهره گرفت.

از دیگر برنامه‌های آن مرحوم در نجف چاپ آثار علمی امام بود. امام کتاب *تحریر الوسیله* را در دوران تبعید به ترکیه تکمیل و آماده کرده بود، لیکن نمی‌خواست با بودجه بیت‌المال آن را به چاپ برساند. حاج آقا مجتبی با حاج حسین مصدقی (از ناشران کتاب‌های مذهبی در تهران) تلفنی گفت‌وگو کرد و با سرمایه او این کتاب در نجف به چاپ رسید. کتاب‌های دیگر امام نیز مانند *الرسائل* و نیز جلد چهارم *طهارت* به وسیله حاج آقا مجتبی پس از تصحیح و اصلاح و زیرنویسی چاپ شد. سه جلد *مکاسب محرمه* امام نیز به وسیله آقای تهرانی ویراستاری و چاپ شد. او در پشت جلد کتاب *تحریر الوسیله* با نظر و همفکری شهید حاج سید مصطفی خمینی عنوان «زعیم الحوزات العلمیه» را برای امام منظور کرد. وقتی امام کتاب را دیدند سخت ناراحت شدند و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود قوچانی را که متصدی چاپ این کتاب بود مورد اعتراض قرار دادند و اعلام کردند دستور می‌دهم همه این کتاب‌ها را به دجله بریزند! آقای قوچانی با مشورت مدیر چاپخانه تدبیری اندیشیدند و روی آن عنوان مهر امحا زدند امام در نامه‌ای به مرحوم حاج شیخ مجتبی درباره عنوانی که در پشت کتاب *تحریر الوسیله* آمده بود چنین گله کردند:



دو سه روز پیش کتاب *تحریر الوسیله* را آوردند، دیدم پشت کتاب عبارتی نوشته شده است که موجب تأسف و تأثر و نگرانی شد. فرستادم آقای قوچانی آمد از ایشان مؤاخذہ کردم گفتند دستور حاج آقا مجتبی است. خیلی موجب تعجب شد. شما با آنکه قدری سیرہ اینجانب را می دانید چه شده است که یک همچو عبارتی را دستور داده اید بنویسند؟ گفتم باید محو شود...



او بعدها به کتاب *تحریر الوسیله* امام نیز حاشیه زد. حاج آقا مجتبی در نجف افزون بر فعالیت‌های علمی در رویدادهای سیاسی نیز همراه با شهید حاج سید مصطفی خمینی پرتلاش بود و به دور از هر گونه جار و جنجال برنامه‌هایی را دنبال می‌کرد. آنگاه که آیت‌الله حکیم در پی اخراج ایرانیان از عراق با بعثی‌ها درگیر شد، حاج سید مصطفی خمینی به همراه حاج آقا مجتبی نزد ایشان رفتند و با ایشان گفت‌وگو کردند:

... در شب ۲۷ صفر من و حاج آقا مصطفی به ملاقات آقای حکیم رفتیم. حاج آقا مصطفی یک طرف ایشان نشست و من طرف

دیگر. آقای حکیم سخت ناراحت بود. گفت دیشب از شدت ناراحتی حتی با قرص خواب هم نتوانستم بخوابم. دو ساعت نخوابیدم. در این ملاقات یک سیدی نشسته بود. آقای حکیم گفتند او هندی است و فارسی و عربی نمی‌فهمد. حاج آقا مصطفی سخن را آغاز کرد...

شهید حاج سید مصطفی در این دیدار به آیت‌الله حکیم یادآور شد که رژیم بعث عراق می‌خواهد شما را با اتهام هواداری از رژیم ایران در میان ملت عراق به زیر سؤال ببرد و بدنام کند؛ شما در برخورد با بعثی‌ها که امروز به ظاهر با رژیم شاه درگیرند، مراقب باشید که به جانبداری از ایران متهم نشوید. آقای حکیم در پاسخ گفته بودند به خدا توکل می‌کنم و از او مدد می‌جویم. چند روز پس از آن دیدار، بعثی‌ها حاج سید مصطفی را دستگیر کردند و به بغداد بردند؛ آن شهید برای حاج آقا مجتبی این جریان را چنین روایت کرده بود: قائم مقام (فرماندار) نجف آمد نزد امام و گفت سید مصطفی را از بغداد احضار کرده‌اند. من را بردند استانداری کربلا و از آنجا به «امن‌العام» بغداد. رئیس امن به من گفت «سید رئیس یرید یشوفکم»<sup>۱</sup> حدود ساعت ۳ بعد از ظهر من را به کاخ ریاست جمهوری بردند. زمانی نگذشت که احمد حسن البکر به همراه مترجم آمد و به من دست داد وقتی دید عربی حرف می‌زنم مترجم را مرخص کرد. از گفت‌وگوی من با

۱. آقای رئیس جمهور می‌خواهد شما را ببیند.

نمی‌دانم چه تاریخی به اجتهاد رسیدم. وقتی به بلوغ رسیدم از آقای بروجردی تقلید کردم. بعد از رحلت ایشان از امام تقلید کردم و بعد مجتهد شدم. درس امام مجتهد پرور بود. امام به شاگرد میدان می‌داد حرف بزند، فکر بکنند، درس ایشان سازنده بود؛ مهلت تأمل و تفکر به طلبه می‌داد. در درس نظر خود را صریح بیان نمی‌کرد، می‌پيچاند و مبهم می‌گذاشت تا شاگرد غور و بررسی کند و به یک نظر متقن برسد





آیت‌الله حکیم کاملاً اطلاع داشت و اظهار نگرانی کرد و به صورت تلویحی تهدید. احتمالاً همان سید هندی که در نزد آقای حکیم بود که به ظاهر نه فارسی و نه عربی می‌فهمید! گفت و گوها با آیت‌الله حکیم را گزارش کرده بود. احمد حسن البکر در این دیدار اظهار داشته بود که انتظار ما از «سماحه‌السید»<sup>۱</sup> آن است که ما را در مبارزه با رژیم شاه یاری کند. حاج سید مصطفی در پاسخ این پیشنهاد را رد کرده بود و در ضمن برای نجات حجت‌الاسلام سید حسن شیرازی که در زندان به سر می‌برد، این‌گونه وساطت کرده بود: شما چه انتظاری از ما دارید در حالی که سید حسن شیرازی را بازداشت کرده و به زندان انداخته‌اید.

### تدریس در ایران

حاج آقا مجتبی در سال ۱۳۴۹ به علت کسالت فرزندش ناگزیر شد به ایران بیاید و هنگامی که بر آن بود به عراق باز گردد با اخراج ایرانیان مصادف شد و راه سفر به عراق بر روی ایرانی‌ها به کلی بسته شد. از این رو، او ناگزیر در ایران اقامت گزید و بی‌درنگ در تهران به تدریس دست زد. رسائل، مکاسب و کفایه را درس گفت. از سال ۱۳۵۵ به تدریس خارج پرداخت. نخست در مدرسه امام رضا در خیابان بوذرجمهری شرقی درس می‌گفت؛ آنگاه محل تدریس را به مدرسه مروی انتقال داد. درس خارج را از طهارت و صلوه آغاز کرد، یک دوره ولایت فقیه را نیز درس گفت. «مکاسب محرمه» را از آغاز تا پایان تدریس کرد. دو سال مسائل قضا و دو سال مباحث بیع را مورد بحث و درس قرار داد و نزدیک سی سال درس خارج گفت.

آن عالم فقید افزون بر بحث و درس و پرورش شاگردان، سالیان درازی به تبلیغ و ارشاد و تهذیب نیروهای جوان اهتمام ورزید و شمار زیادی از جوانان را به خودسازی، آراستگی و وارستگی کشانید و تأثیر فوق‌العاده‌ای در منطقه محل زیست خود باقی گذاشت.

حاج آقا مجتبی در دوران اوج انقلاب نیز یک‌بار به عراق رفت و از جانب برخی از عالمان و روحانیان تهران حامل پیامی برای امام بود. در دوران اوج انقلاب مهندس شهرستانی (شهردار تهران) به ملاقات آیت‌الله میرزا باقر آشتیانی رفت و اظهار کرد که من از طرف دربار و هم از طرف دولت مأموریت دارم که از شما بپرسم برای ما روشن سازید که امام چه می‌خواهند و هدف نهایی ایشان چه می‌باشد؟ آقای آشتیانی برای پاسخ به نماینده شاه و دولت با حاج آقا مجتبی تهرانی به رایزنی پرداخته بود. حاج آقا مجتبی اظهار کرده

آن عالم فقید افزون بر بحث و درس و پرورش شاگردان، سالیان درازی به تبلیغ و ارشاد و تهذیب نیروهای جوان اهتمام ورزید و شمار زیادی از جوانان را به خودسازی، آراستگی و وارستگی کشانید و تأثیر فوق‌العاده‌ای در منطقه محل زیست خود باقی گذاشت

بود که پاسخ امام در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌هایشان آمده است؛ با وجود این پس از مذاکره با جمعی از علما به این نتیجه رسیده بودند که موضوع را با شخص امام در میان بگذارند و پاسخ را از زبان امام بشنوند. حاج آقا مجتبی به این منظور رهسپار عراق شد و در روز ۱۴ خرداد ۵۷ به بغداد رسید. پس از زیارت کاظمین از آنجایی که دریافت امام در کربلا به سر می‌برند، به کربلا سفر کرد و در دیدار با امام پیام دربار و دولت به وسیله شهرستانی و نظرخواهی شماری از علما و روحانیان تهران را به عرض رسانید. امام در پاسخ اظهار کرده بودند: ۱. این شاه از

کسانی است که وقتی احساس ضعف کند کرنش می‌کند بعد که خطر از سرش گذشت، سر جای اول خود قرار دارد و همان جنایت‌ها و قانون شکنی‌ها را ادامه می‌دهد؛ تاکنون چند بار این وضع برای او پیش آمده، او هر بار با همین تاکتیک خود را از خطر رهانیده و بار دیگر همان اعمال غیر انسانی را دنبال کرده است. این شاه مورد اعتماد نیست و نباید به او مهلت داد. ۲. این شاه رفتنی است؛ اگر علمای تهران به ما کمک کنند او زودتر می‌رود و ملت ایران از شرش رهایی می‌یابند. حاج آقا مجتبی گفت من با شنیدن این سخن از امام بهت زده شدم، لولا التبعید، عقل من آن را نمی‌پذیرفت. به امام گفتم فرضاً بتوان او را بیرون کرد، بعد چه؟ او و پدرش حدود پنجاه سال مردم ایران را بی‌دین کرده‌اند، شما در میان مردم پشتوانه ایمانی ندارید؟ اکنون اعتصابات شروع شده است، اگر این اعتصابات ادامه یابد یکی از این دو عامل باید به عنوان پشتوانه باشد؛ یا وضع مردم از نظر مادی به گونه‌ای سر و سامان یابد تا بتوانند مقاومت کنند یا ایمان و فرهنگ قوی داشته باشند. این پدر و پسر ایمان را از مردم گرفته‌اند. امام پاسخ دادند دومی وجود دارد. این پدر و پسر نتوانسته‌اند دین و ایمان را از مردم بگیرند که موجب تعجب بیشتر من شد. یک روز بعد که رفتم خدمتشان امام به من فرمود آخرین سخن من این است که شاه باید برود.

### خاطره‌های ناشنیده

علامه فقید حاج آقا مجتبی تهرانی در درازای زندگی پرافتخار خویش خاطره‌های ارزشمند و تاریخی زیادی داشت که متأسفانه به ثبت نرسید و با خودشان دفن





شد. من به رغم تلاشی که برای به دست آوردن خاطره‌های او دنبال کردم، به سبب مسئولیت‌های سنگین و پرفشار آن مرحوم تنها توانستم برخی از آن خاطرات گرانبهارا یادداشت کنم که شماری از آن را در پی بازگویی کنم.

### عیال آقا و خورشید اسفناج آلو

... در جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی حاج شیخ نصرالله خلخالی از نجف به ایران آمد و در منزل امام اقامت گزید. من به منزل امام به دیدار حاج شیخ نصرالله رفتم. امام به من فرمودند که شام بیایید، پذیرفتم. آن شب امام با آیت‌الله گلپایگانی در منزل آقای شریعتمداری جلسه داشتند و میان امام و آقای گلپایگانی بر سر اینکه پیشنهاد دولت را بپذیرند یا رد کنند اختلاف نظر پیش آمده بود. دولت طی تلگرافی به علمای قم پیشنهاد داده بود که تصویب‌نامه دولت فعلاً متوقف بماند تا مجلس شورا و سنا که در آن مقطع تعطیل بود، درباره این تصویب‌نامه، رأی و نظر بدهد. نظر آقای گلپایگانی این بود که این پیشنهاد را بپذیریم و به مبارزه پایان بدهیم؛ لیکن نظر امام این بود که دولت با این تصویب‌نامه برخلاف قانون عمل کرده و قانون شکنی کرده است و باید رسماً با لغو این تصویب‌نامه، به قانون شکنی پایان دهد. آنگاه که امام از آن مجلس بازگشتند حاج شیخ مرتضی حائری و آقای اشراقی نیز با امام همراه بودند. امام سخت آشفته بودند و از آقای حائری خواستند که با آقای گلپایگانی تماس بگیرند و به ایشان بگویند

آنگاه که آقای شریعتمداری دارالتبلیغ را افتتاح کرد، حاج آقا مجتبی به دور از هر گونه تظاهر به مخالفت، تلاش‌هایی را در راه دور داشتن حوزه قم از این دستگاه مرموز آغاز و دنبال کرد

که اگر بخواهند در تأیید پیشنه‌ها دولت اعلامیه بدهند ممکن است مقدسین بر ایشان بشورند. امام نگرانی دیگری نیز داشتند و آن اینکه دولت طی اطلاعیه یا مصاحبه‌ای در جراید اعلام کند که علمای قم نظریه دولت را پذیرفته‌اند؛ از این رو، به آقای اشراقی گفتند با آقای بهبهانی تماس بگیرند

تا من با ایشان گفت‌وگو کنم. آقای اشراقی تماس گرفت؛ گفتند ایشان خوابیده‌اند، امام گفتند بگویید بیدارش کنند. سرانجام او را بیدار کردند و آمد پشت خط، گوشی را به امام دادند، امام گفتند: سلام علیکم، من روح‌الله، این طرح دولت از نظر ما مردود است و تا تصویب‌نامه را لغو نکند ما آرام نمی‌نشینیم و اگر در جراید اعلام کند که علمای قم پذیرفته‌اند با عکس‌العمل شدید ما مواجه خواهند شد. آقای بهبهانی پاسخ داد مطمئن باشید تا نظر شما را تأمین نکنند، نمی‌گذاریم که اعلام کنند. امام خیالشان راحت شد فرمودند: مصطفی شام را بیاورید. شام خورشت اسفناج آلو بود. آقای خلخالی سر شام به شوخی گفت: عیال آقا جز خورشت اسفناج آلو چیزی بلد نیست!

### یک مادر و دختر

در جشن عروسی خواهرم آقای بهبهانی و آقای کاشانی شرکت کردند. هنگام رفتن، آقای کاشانی از من پرسید چرا از دواج نمی‌کنید؟ عرض کردم دعا بفرمایید. به شوخی گفت یک مادر و دختر پیدا کنیم، دختر را من بگیرم و مادر را به تو بدهم!

### موضوع در علوم

آیت‌الله بروجردی وقتی که به قم آمدند بحث موضوع در علوم را آغاز کردند. امام در این زمینه نوشته‌ای داشتند که آن را در دسترس آقای بروجردی قرار دادند، ایشان تقریباً همان را تدریس کردند.

### شاه‌بازی را اول کنار بگذارید!

... امام حوزه درسی منظمی داشتند. حضورشان در درس لحظه‌ای پس و پیش نمی‌شد. سر ساعت معین به محل درس وارد می‌شدند. روزی امام، درس نیامدند. شاگردان، تقریباً ساعتی معطل ماندند که موجب تعجب ما شد. فردای آن روز از آقا مصطفی شنیدم که آیت‌الله بروجردی ایشان را خواسته بودند و با ایشان مشورت کرده بودند که شاه به وسیله دکتر اقبال برای من پیغام فرستاده که قانون اصلاحات ارضی در برخی از کشورهای اسلامی مانند مصر و عراق اجرا شده است. شما چرا با اجرای آن در ایران مخالفت





می کنید؟ امام به آقای بروجردی گفته بودند شما به شاه جواب دهید که اگر می خواهید از آن کشورها تأسی کنید آنها اول شاه بازی را کنار گذاشته و جمهوری شده اند شما هم از اینجا شروع کنید.

### تنهاملای قم

شب جمعه ای به حضرت عبدالعظیم مشرف شدم. در مراجعت دیدم آیت الله کاشانی در مقبره پسرش سید مصطفی نشسته است؛ به کنارشان رفتم و حال و احوال کردم. از من پرسید در قم درس چه کسانی شرکت می کنید، عرض کردم درس آیت الله بروجردی و آیت الله خمینی. آقای کاشانی اظهار کرد در قم اگر ملایی باشد همین حاج آقا روح الله است.

شبی که می خواستم فردای آن روز برای اولین بار برای تحصیل به قم بروم، آیت الله کاشانی به منزل ما آمده بود. با پدرم ارتباط نزدیک داشت. پدرم نیز آقای کاشانی را قبول داشت اما بر این باور بود که کلاه سرش می گذارند. آقای کاشانی هنگام رفتن وقتی خبردار شد که من می خواهم به قم بروم دست به گردنم انداخت و دعای سفر خواند.

### امام و میرزا مهدی اصفهانی

روزی امام در جماران از من پرسیدند که شما میرزا مهدی اصفهانی را دیده بودید؟ گفتم سن من اقتضای دیدن او را نداشت. امام گفتند وقتی کتاب *سرار/صلوه* را نوشتم و منتشر شد، میرزا مهدی با خواندن این کتاب در اسلام من شبهه کرده بود! تا کتاب کشف *سرار* را نوشتم. ایشان با مطالعه آن گفته بود بابا این مسلمان است!! امام ادامه دادند و پرسیدند که شیخ حسن طباطبائی را به یاد دارید؟ او روحانی نبود، مردی عوام بود لیکن اهل معنا بود؛ آقای بروجردی به او علاقه داشت و مورد اعتماد ایشان بود. شیخ حسن طباطبائی یک روز نزد من آمد و اظهار کرد که میرزا مهدی بیمار شده او را آورده اند تهران و اصرار دارد که شما را ببیند. امام گفتند من به عیادت او رفتم و نیم ساعتی او با من حرف زد، آدم خیلی خوبی بود، اما به این مسائل [عرفانی و معنوی] ورود نداشت. امام فرمود بقایای میرزا مهدی هنوز هستند...<sup>۲</sup>

### مصدق محمد! و محمد مصدق

... من یک سخنرانی از محمد تقی شریعتی شنیدم که نظرم از او برگشت. در مسجد گوهر شاد، به مناسبت سی تیر مراسمی برگزار شده بود. او سخنران این مراسم بود. در

۱. احتمالاً آن مرحوم برای حلالیت خواستن اصرار داشته است امام را ببیند، لیکن امام از روی بزرگواری و خلوص آن را بازگو نکرده است.

۲. آقای محمود تولایی (حلبی) از پیروان میرزا مهدی اصفهانی بود.



سخنرانی خود گفت سلمان فارسی مصدق محمد بود و این، محمد مصدق است!

**دکتر، مهندس ها و جامه تزویر**

شهید مطهری در مقام درد دل با من گفت: روحانیان سالیان درازی است که جامه تزویر را از تن درآورده و کنار گذاشته‌اند، لیکن این دکتر، مهندس ها آن را بر تن کرده‌اند و پدر روحانیت را دارند درمی‌آورند.

**درس مجتهد پرور**

نمی‌دانم چه تاریخی به اجتهاد رسیدم. وقتی به بلوغ رسیدم از آقای بروجرودی تقلید کردم. بعد از رحلت ایشان از امام تقلید کردم و بعد مجتهد شدم. درس امام مجتهد پرور بود. امام به شاگرد میدان می‌داد حرف بزند، فکر بکند، درس ایشان سازنده بود؛ مهلت تأمل و تفکر به طلبه می‌داد. در درس نظر خود را صریح بیان نمی‌کرد، می‌پیچاند و مبهم می‌گذاشت تا شاگرد غور و بررسی کند و به یک نظر متقن برسد.

